

مجلس بیستم

شرح خطبہ رسول خدا در عید قربان

خطبہ عید سعید قربان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمَكْرَمِينَ،

خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

معنای حجّ اکبر

روز عید قربان روز ظهور حج است: یوم

الحجّ الأكبر. بعضی می گویند: «حجّ اکبر آن حجّی

است که جمعه با عید قربان در آن سال جمع بشود.»

و این حرف عوامانه خیلی محض است. در «یوم

الحجّ الأكبر»، اکبر صفت برای یوم است، نه صفت

برای حج؛ یعنی بزرگ‌ترین روز حج، که آن روز عید

قربان است. چون **﴿أَيَّامٌ مَّعْدُودَاتٍ﴾**^۱ و **﴿أَيَّامٌ مَّعْلُومَاتٍ﴾**^۲،

همان دو سه روز مانده به عید اضحی و قبل از ایام تشریق می‌باشد و اینها مجموع حج را تشکیل می‌دهند. افضل از همه این روزها، یوم الزینة و یوم الترویة و یوم العرفة و یوم النفر الأول و یوم النفر الثانی و خود عید اضحی و عید قربان است؛ لذا یوم الأكبر است.^۳

﴿وَ أذِّنْ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾^۴؛ «این اعلام و این اذان از خدا و رسول

خدا برای مشرکین در بزرگ‌ترین روز حج که روز عید اضحی است، می‌باشد.»

این آیه در سوره براءت نازل شد و امیرالمؤمنین آورنده این پیام بودند تا برای مشرکین بخوانند، و حضرت هم در همان جمرة عقبه در روز عید اضحی این اعلام را برای مشرکین خواندند.^۵ بنابراین **﴿يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾**

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

^۲ سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اقوال مختلف در این مسئله رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۴۹؛ بیان السعادة، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰.

^۴ سوره توبه (۹) آیه ۳.

^۵ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۷ - ۱۶۳.

عید قربان است.

بله، یک اصطلاح هم به نام حجّ الأكبر است که به حج در مقابل عمره می‌گویند، و به عمره حجّ الأصغر می‌گویند؛ و بخصوصه به حج به نحو اطلاق هم حجّ اکبر می‌گویند، که البته خیلی به ندرت و کم اطلاق شده است.

خطبه رسول خدا در روز عید قربان در مسجد

الخيف

رسول خدا یک خطبه در مکه خواندند و یک خطبه هم در عرفات خواندند و سه خطبه هم در منا خواندند. آن روز عید اضحی که حضرت بعد از رمی جمره در مسجد الخيف آمدند و افرادی در آنجا بودند و خطبه‌ای قرائت کردند که خیلی خطبه غراء و مفصلی بود، حضرت آن خطبه را به این کلمات ابتدا کردند:

لزوم ابلاغ فرمایشات پیامبر به سایرین

نَصَرَ اللّٰهَ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ بَلَّغَهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعَهَا؛ «خدا کمک و یاری و نصرت کند آن بنده‌ای که این حرف‌های ما را خوب گوش بدهد، خوب یاد بگیرد و خوب حفظ کند و به آن کسانی که نشنیده‌اند برساند!»

و یا:

إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغَهَا؛ «به آن کسانی که این مطالب به

آنها وارد نشده و نرسیده است.»

و یا:

نَضْرَ اللّٰهَ عَبْدًا؛ «خدا تر و تازه و پرنشاط و
پربهجت نگه دارد آن بنده‌ای که این حرف‌های
مرا خوب گوش کند و...» و یا:

نَضْرَ اللّٰهَ وَجَهَ عَبْدٍ؛^۱ «خدا تر و تازه و پرنشاط و
پربهجت نگه دارد صورت و چهره آن بنده‌ای که
این حرف‌های مرا خوب گوش کند و...»

این مطالب خیلی مهم است! رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم برای آن بندگان که فقط گوش
کنند و حفظ کنند و به دیگران برسانند، دعا می‌کند.

حالا عمل خودشان و فوایدی که این مطالب برای

خودشان دارد به جای خود؛ ولی از نقطه نظر حفظ کردن

و ابلاغ آن «إِلَىٰ مَنْ لَمْ يَبْلُغْهَا؛ این مطالب را باید به آن

کسانی برسانند که اینجا نیستند و این مطالب به آنها

نرسیده است.» «أَبْلَغَ، يُبْلِغُ، إِبْلَاغًا» و «بَلَّغَ، يُبَلِّغُ، تَبْلِيغًا»

يك معنا دارد.

چرا باید این مطالب را به دیگران برسانیم؟

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹.

فَرُبُّ حَامِلٍ فَقِهٍ غَيْرِ فَقِيهِ، وَ رَبُّ حَامِلٍ فَقِهٍ إِلَىٰ
مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛^۱ «برای اینکه چه بسیار افرادی
که مطلب را به دیگری می‌رسانند، اما خودشان
نفهمیدند و ظرفیت فهم هم ندارند.»

اگر اینها به دیگران برسانند، این علم ضایع
نمی‌شود و این مطلب از بین نمی‌رود؛ چون به
دیگری رسیده است. من باب مثال، اگر تمام این
جمعیتی که پای خطبه حاضرند، هیچ‌کدام این
مطلب را ادراک نکنند، ولی خوب یاد بگیرند و
به بقیه بگویند که رسول خدا این‌طور فرمود،
خب ممکن است چه بسیار افرادی باشند که آنها
بفهمند، پس بالنتیجه اصل این مطلب ضایع
نمی‌شود و از دست نمی‌رود.

فَرُبُّ حَامِلٍ فَقِهٍ غَيْرِ فَقِيهِ؛ «خودش نمی‌فهمد ولی
فقه را می‌رساند.»

وَ رَبُّ حَامِلٍ فَقِهٍ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛ «و
چه بسیار از حاملین فقه هستند که خودشان آن
فقه و آن علم و دانش و آن مطلب را می‌فهمند،
ولی به کسانی

می‌رسانند که از خودشان بهترند، فقیه‌ترند،
ذاتشان بهتر است، سعه‌شان بیشتر است و مطالب

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

را بهتر ادراک می‌کنند.»

بنابراین **مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ**، گزیری نیست از اینکه باید مطالب را رساند، **حَالاً اَعْمَ** از اینکه حامل فقه غیر فقیه باشد، یا حامل به سوی افقه باشد؛ **عَلَى كُلِّ حَالٍ**، همه باید این مطالب را برسانند، و آن دعا هم پشت سرشان هست که «**نَصْرَ اللّٰهِ!** خدا آن چهره‌هایی که این کار را می‌کنند، تابناک و پردرخشش و پر بهجت کند!» و شما همیشه با چهره‌های باز با آنها مواجه بشوید که این مطلب را برسانید.

سه توصیه پیامبر و امور خیری که در قلب

کدورت ایجاد نمی‌کند

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُّسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّوْمُ لِمَجْمَعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مَحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.^۱

«سه کار و سه خصلت است که قلب مرد مسلمان و مؤمن هیچ وقت از آنها کدورت پیدا نمی‌کند و خسته نمی‌شود (و به اصطلاح ما، گردی روی قلبش نمی‌نشیند)!»

این عمل این قدر عمل خوبی است که هر که

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

انجام بدهد و این عمل به قلبش برود، صددرصد پاك است و پاك می ماند. ممکن است انسان عملی انجام بدهد و عمل هم عمل خیر و خوبی باشد، ولی باز اثراتی از شوائب در انسان داشته باشد، مثل خودپسندی و ریا و اغراضی که بالأخره به خود انسان برمی گردد، یا انسان بعضی از اعمال حسنه را انجام بدهد، ولی بالمآل نتیجه اش به خود او برگردد. اما این سه تا عملی که رسول خدا می فرماید، هیچ اثر سوئی روی قلب مرد مسلم نمی گذارد؛ یعنی این سه تا عمل صددرصد عمل طاهر و مطهر است و قلبی که از این سه تا عمل عبور کند، اصلاً آلوده نمی شود و پاك و صاف و بدون هیچ شائبه ای از اینها عبور می کند. می فرماید: «قلب امری مسلم»، نه «قلب امری».

اخلاص عمل برای خدا

اوّل:

إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ؛ «مرد مسلمان، عمل و کارهایش را برای خدا بکند.» یک جمله کوتاه و این قدر پر معنا! سعی کند برای خدا کار کند، و در نیّت و در فکرش جهاتی نباشد که به خود

او برگردد یا بالمآل به او برگردد یا به متعلقات او برگردد یا به اُسَر و عشیره او برگردد یا به پدر و مادر و اقوام و همسایه او از نقطه نظر او برگردد.

اهمیت خلوص نیت در مشورت دادن به افراد

مثلاً ممکن است کسی با انسان در امری مشورت کند و البته انسان هم باید در مشورت امین باشد، چون او می خواهد حقّ مطلب و واقع مطلب را بپرسد و فکر انسان را جایگزین فکر خودش در عمل قرار بدهد؛ آن وقت اگر انسان آنچه فی ما بینه و بین الله برای او صلاح می داند، نگوید - ولو به لحاظ مصالحی باشد - این خیانت است دیگر! يك وقت مصالح راجع به خود او است و نمی تواند حقیقت مطلب را برای او بیان کند، خب این اشکال ندارد؛ مثلاً کسی با انسان در امری مشورت می کند و انسان نمی تواند واقعه را به او بگوید، چون گفتنش ضرر دارد. اما يك وقت انسان واقع مطلب و حاقّ مطلب را تشخیص می دهد و می داند که صلاح او در این امر این است، ولی ملاحظاتی که بالمآل راجع به خود او یا راجع به بعضی از متعلقات او خواهد بود، قدری در آن پاکی مشورت

دخالت می‌کند و نتیجه فکری که در دسترس او می‌گذارد، با يك غرض کوچکی که در نیتش آمده است مخلوط می‌شود و من حیث المجموع برای او بیان می‌کند که بله، من صلاح شما را در این می‌بینم که این کار را بکنید؛ این غلط است. لذا می‌گویند:

المستشار مؤتمن^۱؛ «کسی که مورد مشورت انسان قرار می‌گیرد، امین است و امین نباید خیانت کند.»

انسان یا باید به طرف بگوید: آقا من در این امر صلاحیت ندارم و نمی‌توانم جواب شما را بدهم، یا می‌دانم ولی نمی‌توانم بگویم؛ و یا اگر نمی‌تواند بگوید، عذری بیاورد، مثلاً بگوید: شما در این امر به زید مراجعه کنید، شاید او بتواند حقیقت مطلب را به شما بگوید. اگر انسان به خاطر بعضی از مصالح شخصی حاقّ مطلب را برای او نگوید، ولو اینکه مقداری هم برای او منفعت دارد، امّا چون او انسان را امین قرار داده است که صددرصد منفعت را برای او بگوید - نه

^۱المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱.

فی الجمله۔ آنوقت اینجا خیلی از مطالب برای انسان
مکشوف می‌شود که در هنگام مشورت، شخص
مستشار باید خودش را فی ما بینه و بین الله جای او
فرض کند و ببیند که مصلحت حقیقی و واقعی او
چیست، ولو بر ضرر خودش باشد. این مطلب مثل
شهادت دادن می‌ماند.

(وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ)؛^۱ «کسی نمی‌تواند

کتمان شهادت کند، و اگر کتمان کند قلب او
گناه‌کار است.»

معنای اخلاص

می‌فرماید:

اخلاصُ العملِ لله؛ «عمل انسان فقط برای خدا
باشد.»

یعنی وقتی انسان می‌خواهد عملی انجام
بدهد، بگردد؛ مثلاً همان‌طوری که وقتی انسان
می‌خواهد غذایی بخورد، می‌گردد که این غذا آلوده
نباشد یا مثلاً با این غذا خار و خاشاک و چیزی
مخلوط نباشد یا در این میوه‌ها میوه فاسد و گندیده
نباشد یا این آب، آب پاکی باشد، **(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ**

^۱سوره بقره (۲) آیه ۲۸۳.

إِلَى طَعَامَةٍ)؛^۱ عملی هم که انسان انجام می‌دهد،

غذای برای روح است و باید پاک باشد، و پاکی اش به این است که باید در آن اخلاص باشد، یعنی انسان باید سعی کند که شائبه‌ای در آن نباشد که بالأخره راجع به خود او است. وقتی عمل این‌طور بشود، این عمل دیگر روی قلب اثر بد نمی‌گذارد؛ چون اثر بد و بدی عمل، اصلاً هیچ ملاکی ندارد الاّ منیت و اینکه انسان آن عمل را به خودش نسبت بدهد، و در دنیا هم از خدا غافل باشد و برای غرضی از اغراض غیر خدایی انجام بدهد. این عمل بد فی حدّ نفسه چه یک عمل چشم‌گیر و مستحسنی در خارج باشد یا نباشد، قلب را آزاد نمی‌کند؛ بلکه این عمل روی قلب یک پرده و حجاب می‌اندازد و روی قلب را گرد می‌گیرد، و این عمل «لا یغلّ علیهنّ» نیست و آن به دل انسان و سبیل انسان غلّ می‌دهد.

«عمل برای خدا باشد» این نیست که مثلاً

انسان کاری برای بچه‌اش انجام ندهد، برای زنش انجام ندهد، برای رفیقش انجام ندهد، برای همسایه‌اش انجام ندهد و بگوید که عمل باید فقط برای خود خدا باشد؛ بلکه صحبت در

^۱ سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۴:

«انسان باید به مأكولات خویش نظر اندازد و بادقت به آنان بنگرد.»

این است که اعمالی هم که برای اینها انجام می‌دهد برای خدا باشد، و الا اگر انسان بخواهد عملی برای خدا انجام بدهد و خدا را از همه عوالم و کائنات مجزاً کند، آنکه دیگر خدا نمی‌شود!

«عمل برای خدا باشد» یعنی همه اعمالی که انسان انجام می‌دهد، از رفت و آمدها، سلام و علیک‌ها، خطابه‌ها، نمازها، سورها، سرورها، سوگواری‌ها، خواندن‌ها، تعلیم‌ها و تعلم‌ها، برای آن افرادی که با آنها سر و کار دارد، از نقطه نظر بصیرت الهی باشد، نه از نقطه نظر نفع شخصی؛ یعنی با اینها کار داشته باشد و محبت داشته باشد، اما به آن وجهه الهی. اگر این مسئله را دائماً جلو ببرد و مدام قوی کند: «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ» می‌شود و این کار را تمام می‌کند.

علت اینکه يك مرتبه کارهای ما يك سره نمی‌شود، برای همین جهت است که ما اعمالمان را مشوب می‌کنیم و خدا را در آن دخالت می‌دهیم؛ اما ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^۱ نیست. این «أشركوا» است،

^۱ سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

یعنی خدا را به غیر خدا ضمیمه می‌کنیم؛ یعنی
مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ برای خوشایندی دل زید و عمرو و
برای هر دو این کار را می‌کنیم، نه فقط برای
خوشایندی زید. ما باید برای خوشایندی خود آن
صاحب‌خانه و برای خود خدا کار کنیم و چیزی را به
آن ضمیمه نکنیم.

انسان خیال نکند که این خیلی مشکل است،
نه خیر این طور نیست! اگر مشکل بود، انسان مکلف
به این نبود. البته مشکل است، ولی از نقطه نظر اینکه
انسان بخواهد خودش را اول به این عادت بدهد،
چون ذهن انس گرفته است و مدّتی با استیناس و
ائتلاف با آن هوی‌ها بوده است، وقتی بخواهد دست
بردارد، قدری برایش سنگین است. ولی وقتی در
این رشته وارد شد، این دیگر برایش مثل یک امر
عادی می‌شود؛ آن وقت دیگر با هر کسی از دید
خدایی هر معامله‌ای بکند یا هر نظری بکند یا هر
کاری بکند، همان محبّت به او تبدیل به آن محبّت
خدایی می‌شود و عمل او هم تبدیل به عمل خدایی
می‌شود. به این «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ» می‌گویند.

ضرورت خیرخواهی برای پیشوایان و متولیان

دوم:

و النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «انسان برای پیشوایان و مدبران و افرادی که حکومت مسلمین در دست آنها است، خیرخواهی بکند و خیرخواهی را هم در دسترس آنها بگذارد.»

مثلاً اگر انسان دید که امام المسلمین در جایی دارد اشتباه می‌کند، باید برود و به او گوشزد کند؛ یا مثلاً اگر لشگری دارد حرکت می‌کند و امام المسلمین هم خبر ندارد و انسان می‌داند که لشگر از فلان طرف دارد می‌آید و این امام المسلمین چون مطلع نیست، خودش را مجهز نمی‌کند و از بین می‌رود و مسلمانان هم از بین می‌روند، باید برود و او را متوجه کند؛ و یا مثلاً افرادی پشت سر امام المسلمین بدگویی می‌کنند و این بدگویی برای امام المسلمین ضرر دارد باید مطلب را به او برساند، ولی اگر ضرر ندارد نیازی نیست. مثال‌های خیلی زیادی برای این مسئله هست. خلاصه، هرچه از نصیحت و گفتن آنچه از فکر صحیح و اندیشه پاک به نظرش می‌آید، در طبق اخلاص بگذارد و برای امام بیان کند.

اما از سکوت و کنار کشیدن و اینکه بگوید

که کار نداشته باش تا در راحتی و در طیفی از افکار خود زندگی کنی و دیگر مورد آسیب ورود در این مجالس و محافل و... نشوی، اینها دیگر در اینجا معنی ندارد؛ چون حرف این است که او امام المسلمین است و رسول خدا هم می گوید که در صورتی که مسلمانها دارای حکومتی هستند و پیشوایی به عنوان حکومت اسلامی دارند، همه افراد مسلمین باید نسبت به او خیرخواه باشند! مثل خیرخواهی ای که انسان برای فرزندش یا برای برادرش می کند. اگر بچه انسان مریض باشد انسان به او خیرخواهی می کند و یا اگر برادر انسان در معرض یک سقوط باشد انسان به او خیرخواهی می کند؛ همین طور همه مسلمانها باید نسبت به امام المسلمین خیرخواه باشند و خیرخواهی را هم به او برسانند و بیان کنند و بگویند. اگر احیاناً در او یا در دستگاهشان و آن قسمت و جنبه امارتشان هر چیزی هست، باید برسانند و از نصیحت نسبت به آنچه فی ما بینه و بین الله صلاح بدانند خود داری نکنند.

پس این هم «لا یغلُّ علیهنَّ» است؛ چون وقتی

انسان برای غیر خودش خیرخواهی می کند، چیزی برای خودش نمی خواهد و این نصیحت برای

خودش نیست و برای غیر است، و چه بسا برای رساندن این مصلحت و این نصیحت به غیر، خودش باید راه‌های صعبی را طی کند تا بتواند به او برساند، و آن صعوبت برای نفس او ناگوار است، پس خود آن موجب تزکیهٔ قلبش می‌شود، چون این کار را هم برای خدا می‌کند.

النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ

إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ مِنْ حَيْثُ إِنَّ هَذِهِ النَّصِيحَةَ نَصِيحَةٌ

لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ، نَصِيحَةٌ لِلَّهِ! پس این هم در همان طریق

است و عملی است که انسان انجام می‌دهد و دیگر هیچ

غَلِيٌّ در قلب انسان باقی نمی‌گذارد؛ و دیگر پاك است.

لزوم همراهی با جماعت مسلمین

[سوّم:

و اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ «انسان باید با جماعت

مسلمین باشد!»

نباید کنار برود، نباید تک راه برود، نباید تک

زندگی کند! بلکه باید در اجتماعات مسلمین

باشد و نگوید: «فایده ندارد»؛ وجود او در میان

آنها فایده است. اگر معنای یک آیهٔ قرآن را

تشخیص داد و یا یک امر به معروف و یک نهی

از منکر کرد و یا یک راهنمایی و یک دلالت خیر

کرد، وجودش در میان آنها حجّت و مؤثّر است.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ [

^۱ جهت اطلاع پیرامون ادامه این خطبه شریف رجوع شود به ص ۷۵.